

## عبید زاکانی

بسیار اتفاق می افتد که چیز نفیسی در دسترس الساست والسان  
 از فوائد آن غافل است و همینکه ملاحظه شد و بقول معروف هاشم  
 خریداری در آن لکویست از غفلت خود اادم و پشیمان میشود و  
 میگوید : « ای کاش از اول دلسفت اهمیت آن میشدم و ایستوده -  
 اینهمه از هر خورد فوایدش محروم نمیکردیدم » و تقریب چنین  
 پیش آمدی از فوائد رساله بر قیمتی که مدت یازده سال است دارا  
 بوده ام جدیداً استفاده نموده و مانند کرم شدم که کتابی کران قیمت  
 را در کنج فراموشی ویاوه افکنی افکنده و اجازه داده ام که  
 شیرازه اش دستخوش حوادث و اوراقش در هم و ارمم گردد -  
 این کتاب: کتاب منتخبات لطائف عبید زاکانی است که در سال هزار و  
 سهصد و سه در اسلامبول توسط مسیو ( فرانه ) فرانسوی منتشر  
 بطبع رسیده است اما یاد آورنده من : آقای عرفالست که در  
 شماره شش مجله آینده منطبه طهران تحت عنوان : « بکنفر استاد  
 نثر نویسی در قرن هشام » پس از ذکر مقدمات منویسند : « در  
 قرن هشتم نویسنده ای بنام عبید زاکان ظهور نمود که نه تنها در  
 میان استادان نثر نویس نام او برده شده بلکه در هر جا - و هر

تذکره ذکری از وی رفته است او را فقط هجا کر یا سرآمد سخن  
 سرایان هزل گو معرفی کرده اند و بدبخانه چند سال قبل که یکنفر  
 مستشرق فرانسوی خواسته است عید را به موطنان خویش شناساند باز  
 جنبه هجائی عید را مورد اهمیت و تعریف قرار داده .  
 مقصود آقای عرفان از مستشرق فرانسوی همان مسبو (فرته) ساق  
 الذکر است و مشارالیه در مقدمه رساله که نسخه ای از آنرا اینجا نب  
 دار است پس از تعریف خود و ایت خویش که میخواست اثری  
 از آثار نویسندگان پارسی زبانان را درباری اقلی نماید و بالاخره  
 رساله ای از عید زاکان بدستش افتاده و مقصودش را بر آورده است  
 چنین اوست : د دیدم عجب گنجینه ناباست و مقصود مرا سخت  
 موضوعی است شایسته لطائف آنرا آنچه باقیم در کزیم و ترجمه  
 آن اتمام نمودم . . . . . لهذا مناسب آن دیدم که نخست  
 ای زیادت و نقصان در عبارت اصل آرا با حروف عربی مطبوع سازم  
 . . . . . و در ضمن روح مولانا عید را هم از خود -  
 طرسند ساخته باشم پس از آن از روی اختصاص : باصحاب تمدن (!؟)  
 بهد از طی بسیار بلکه قریب سه ربع از نسخه اصل آنچه  
 را از آن از برده ادب خارج - و نذاه و نکارش را صریح و رکبک

ایفاقتم و در ترجمه اش محظوری ندیدم از زبان فرانسه ترجمه نمودم .  
 و گرچه «سیو» (فرته) در مقدمه مزبور با تعریفی که از عیب  
 مینماید الاخره از احوال عیب و شرفها خودداری میکند (که انکارنده  
 اجبی اغاب جمالات مورد انکارش «سیو» فرته انطه آذارد ام)  
 و بقول آقای عرفان بدبختانه باز جنبه بیجائی عیب را مورد اهمیت  
 و تعریف قرار میدهد اما این خدمت را انجام داده که هم نسخه  
 اصل را (ولو تا حدی مغایط است) با حروف عربی بطبع رسانیده  
 و هم قسمت مهم آنرا بفرانسوا ترجمه نموده است و هر چند هم عیب  
 را بذله گوته رفته کرده باشد مطالب مورد ترجمه و سلاست اشاء و صفاتی  
 مقصود عیب بهترین معرف عیب است و میفهماند که : چکواه  
 اویسنده دانشمندی در عسری اتفاق میافتد که بازار عام و معرفت  
 کساد و هر کس باید برای حفظ حیات و امرار معاش خود آنطور  
 باشد که خود عیب بگوید : «در عالم و هنر مشو چو من صاحب  
 فن - تا نزد عزیزان اشوی خوار چو من - خواهی که شوی پسند  
 ارباب زمن - کنک آور و کنکری کن و کنکرزن» یاری عیب  
 بهلاوه مقام اویسنده کی و شاعری و حسن اشاء و سهل اویسی دارای  
 روح قوی بوده که با همه موانع محری انکت ای ار شرح اخلاق

در بار وقت و رذالت طبع و استبداد زمامداران و اشراف زمان و بی  
 شرفی و دلائل آلهارا فرو گذار نگردد - و همه قبایح اعمال و اقوال  
 و اخلاق ایشانرا بجد و هزل - بیان نموده و در عین حال هموطنان  
 و اهل زمان خودرا بمطالعه دروس سود مندی در آداب اجتماعی و  
 اخلاقی - و حریت نفس و ا داشته است که فقط تامل کنندگان در  
 رساله منتخبات عبید میتوانند با اهمیت شجاعت ادبی و قوت روح معزی الهی  
 بی یبرند و اینک برای امایالدن قدرت قلمی و شجاعت ادبی نویسنده  
 مذکور فصلی از رساله : « اخلاق الاشراف » وی را نقل و برای  
 درك و استفاده سایر نگارشات عبید مطالعه کنندگانرا بقرائت اصلی  
 کتاب حوالت میدهم - :

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
**باب چهارم در عدالت**  
 رساله جامع علوم انسانی

۱ - مذهب منسوخ - اکابر سلف عدالت را یکی از فضائل  
 اریبه شمرده اند و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده و معتقد ایشان  
 آن بوده که : ( بالعدل قامت السموات والارض ) خودرا مامور  
 ( اد الله بامر بالعدل والاحسان ) بداشتندی و امراء و اکابر و وزراء  
 همت بر اشاعت معذات و رعایت امور رعیت و سپاهی گماشتندی و ارا  
 سبب دوات و لیک نامی شناختندی و این قسم را چنان معتقد بوده اند

که عوام نیز در معاملات و مشارکات طریق عدالت کار فرمودندی و  
 گفتندی : - عدل کن ز آنکه در ولایت دل - در پیغمبری  
 زند عادل .

### ( ۴ - مذهب مختار )

اما مذهب اصحابنا آنکه این سهرت اسؤ سهر است و عدالت  
 مستلزم خلل بسیار - و آرا بدلائل واضح روشن گردانیده اند و  
 میگویند بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدائی بر سهاست تا از  
 کسی ترسند فرمان الکتس نبرند و همه یکسان باشند و بنای کارها  
 خللی پذیرد و نظام امور گسسته شود آنکسی که حاشا عدل ورزد و کسی  
 را نزند و نکشد و مصادره نکند و خود را مست سازد و برزیر دستان  
 اظهار عریده و غضب میکند که مردم از او ترسند و رعیت فرمان ملوک  
 نبرند ، فرزندان و غلامان سلجق پدران و مخدومان نشنوند ، مصالح  
 ایلات و عبا ده تلاشی گردد و از بهر این معنی گفته اند : پادشاهان  
 از بی بک مصالحت صد خون کنند .

مفهمایند : « العداله تورث الافلاک » خود کدام دلیل واضحتر  
 از آنکه پادشاهان عجم چون ضحاک تازی ویزد جرد ازه کار که  
 صدر جهنم بدیشان مشرف است و دیگر مؤخران که از عقب رسدند

تا ظالم میگردند ادوات ایشان در ترقی بود و ملک معمور ، چون  
ازمان کسری انوشیروان رسید او از رکاکت وی و تهاور و زرای  
ناص عقل شیوه عدل اختیار کرد ، در الدک زمانهای کنگرهای  
ایوانش پیافتاد و آتشکدهها که مهید ایشان بود ایگبار یمرود و اثرشان  
از روی زمین محو شد - امیر المؤمنین مشهد قواعد دین عمران  
خطاب رضی الله عنه که بعدل موصوف بود بخت میزد و نان جو  
میخورد و گویند خرقه اش هفده من بود - معاویه به برکت ظلم  
ملک از دست امام علی کرم الله وجهه بدر آورد - بخت النصر  
تادوازه هزار یغمیر را در بیت المقدس ایگناه انگشت و چند هزار  
یغمیر را اسیر نکرد دستور داری انمود و ادوات او خروج نکرد  
و در دوجهان سرافراز شد با چنگیز خان که امروز اسکوری اعداء  
در دیک اسفل مقتدی و پیشوای مغرلان اواین و آخرینست تاهزان  
هزار ایگناه ایتیغ اهدر بخ از پای در نیاورد پادشاهی روی زمین  
ار او مقرر انگشت

عقیده همان اندازه که در مقالات پارسی سهل و محتسب اویس است

در منشات عربی هم بدون تکلف چیز مینویسد و در هر حال خواه

هزل گوید یا چند تعالیم دروس اخلاقی و اجتماعی و انگ-و-هش  
 اخلاق و ذبانه را تنها وجهه خود قرار میدهد و اغلب نگارشات او  
 که از آن جمله « ریش نامه » است - بحدی ساده و سهل تحریر  
 یافته که حتی سمدی نیز بدان شبهه چه نظم و چه اثر اثری  
 پیادکار نگذاشته است مثلا در ضمن انتقاد از رذالت طبع اشرف  
 ( که خداوند همه بندگان خود را از شرشان محفوظ دارد )  
 از جمله منووسد « یکی از بزرگان فرزندان خود را فرموده  
 باشد که « ای اعیان ان لفظ لا بزیل البلاء و لفظ نعم بزید النعم )  
 دیگری در اثنای وصایا فرموده باشد که « ای پسر زانهار باید  
 که از زبان لفظ ( نعم ) کوش داری و پیوسته لفظ ( لا ) از زبان  
 زانی و یقین دانی که پرتا کار تو با ( لا ) باشد گار تو اولا باشد  
 و تا لفظ تو ( نعم ) باشد دل جزع باغم باشد . »  
 خلاصه عید از خداوندان اثر او پس است و صاحب قلم و زبان  
 شجاع افکارش فلسفی و مقامش ارجمند و اگر وقتی قدرش را  
 ندانسته اند زمانی خواهد رسید که در زهره بزرگان دنیا قرارش  
 دهند و شاید دیری مهاید که آن هنگام فرا رسد.